

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی سردبیر ماهنامه طنزی و انتقادی بینام درگولف ایالت انتریوی کانادا

۲۲ جنوری ۲۰۱۵

دستگیر پنجشیری از شر شر پيشاب احمدشاه مسعود ترسيده،

يا تمام پنجشيريان !!!

درطول سياست ديدم چيزهاي بسيار آنکه ادعای صداقت میکرد بود غدار
جیک، جیک شیران ديدم بار، بار روباه ها بودند در جنگلهاي وقار
شاعری وزن و بی ترازو

در این روزها هوا در کانادا سرد شده می رود، خصوصاً شهر گولف ایالت آنتریو- کانادا سردتر نسبت به شهرهای همجوار خود می باشد. گناه شهر ما نیست در نارت (شمال) واقع شده، بیشتر از دیگر اقوام افغان، اقوام ازبک و ترکمن افغانستان در این منطقه بیشتر می باشند.

اقوام ازبک و ترک گولف مردمان آرام و اکثرشان مرا به خاطری که در مناطق ازبک نشین و ترک نشین افغانستان مأموریت داشتم با تمام مشخصات زندگی گذشته من از نزدیک می شناسند و شهر گولف را افغانهای کانادا به نام پل گذرگاه کابل یاد می کنند. در پهلوی زمستان سرد، باد تند و خشک هم دارد و در زمستان لباس سفید ملای دبل سراپای شهر را از برف پوشانیده که فکر افغانها را به کوه های سر به فلک کشیده بدخشان می برد.

سن من که به ۷۷ سال رسیده و هیچ وقت از این سن پائین نیامده ام، توان رانندگی را ندارم، زیادتیر در خانه می باشم، به مسجد هم کمتر می روم، بزرگان می گفتند کشاورزان وطن ما از بیکاری در زمستان خصیه های خود را تول می کنند.

من که در کنج خانه هستم زیادتیر به کتابخانه شخصی بستره تنبلی هموار کرده ام و اطاق کتابخانه به حالت بی سروسامانی مانند کتاب خانه های افغانستان منظم نیست و اولادها هم به خاطر تنبلی من خسته شده اند.

شما اگر خواسته باشید که کتابی را پیدا کنید، مثلی که سوزن را در کاهدان جست و جو کنید باید سرگردان دنبال یک کتاب بگردید تا کتاب مورد نظر خود را پیدا کنید، وقت زیاد مرا هم می گیرد.

می خواستم کتابی را در کتابخانه پیدا کنم، کتابی به دستم افتاد که آنرا فراموش کرده بودم و در بین کتابهای ناخوانده همبستر و همسر شده بود. این کتاب به نام "تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر" نوشته و پژوهش اکادمیس دستگیر پنجشیری در زمستان ۱۳۹۰ با تصویر یک دره سرسبز که از گریبان آن دره، دریای خروشان جاری است، در پشت کتاب عکس دستگیرخان پنجشیری و در زیر عکس باز هم (اکادمیس دستگیر پنجشیری!) تکرار نوشته شده

و در زیر نام اکادمیسن شعر پخته با در نظر داشت قوانین ادبی! این بیت زیبا دیده می شود، شعر ساده و روان است و قابل تفسیر نیست. من که با سواد کم خود معنی و مقصد شاعر را فهمیده ام، بر دیگران قابل فهم و تفسیر است.

از قریه ی قابضان پنجشیر منم از دیدن رنج آدمی سیر منم

آزده ام و غلام دنیا نشوم یار قلم و کتاب و شمشیر منم

(فروغ هستی)

در پائین این بیت یک تصویر کوچک است، شاید حلقه زنجیر باشد، در زیر حلقه نوشته شده: انتشارات خیام - آدرس: جوی شیر- تماس: ۰۷۰۸۱۹۸۴۶۹

حالا به اجازه (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) که از نگاه علمی یک رتبه بالاتر از نامزد اکادمیسن محترم سیستانی شخصیت تاریخی وطن ما!! می باشد، از پنجره کتاب داخل خانه کتاب با قلم نشتر مانند خود می شوم و با اعصاب آرام طنزگونه نه به شکل توهین آمیز، مانند دزد نادیده کاهدان نقد را شگاف نمی کنم، مستقیماً سر هدف می روم و کتاب را در توان قدرت و فهم خود بیطرفانه نقد قلم می کنم که این معنی را داشته باشد: «اعطای شما بر لقای شما» کتاب مانند یک دریای خت شده است که موج و فروغ هستی اش مرده، ماهی کور مطلب در آن فراوان دیده می شود، تنها دو ماهی را از این دریای گل آلود به اجازه شما و به اجازه (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) به نقد می گیرم. روزی آقای شیون طنز نویس چیره دست وطن ما، (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) را در یک نوشته خود کودک شش ساله خوانده بود، مورد اعتراض دیگر طنزنویسان قرار گرفت که (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) دوسال بزرگ از سن اصلی اش مانند مأموران احصائی در نوشته طنزگونه خود نوشته بود.

من به نوشته طنزنویس چیره دست وطن ما، زنده یادشیون که در سایتها دیده نمی شود یا در سایت گمنام مانند سایت بز مقدس به نام مستعار اگر قلم کش می کند، من نمیدانم، ولی دلم به خاطر نبودن نوشته های طنزی اش خیلی تنگ شده، پیدا کردنش مشکل نیست یا از محترم داکتر صاحب سیاه سنگ و یا از کاروانک شعر تورنتو احوال سلامتی او را می گیرم.

کتاب "تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر" به شکل تاریخ شفاهی نوشته شده است، (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) در نوشته آزاد بوده در جنگل قلم و کاغذ روباه مانند جست و خیز زیاد قلمی زده و شکار را بر شیر بخشیده و از کندن کله گرگ آموخته، بدخشی ها، باعث ها، حفیظ ها، شاهپورها و صدها شکار دیگر را بر شیر زمان بخشیده.

این مهارت را هرکی هم ندارد. نمی گویم بزدلی، وطنداری و محافظه کاری در نوشته کرده! تنها می گویم امور کشور خویش خسروان دانند.

(اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) در صفحه (۱۳) کتاب دو عکس ملنگی دوپسرخود را به نشر رسانده و منتها از شرافت! قلمی کار گرفته و به خاطر این که روح (احمدشاه مسعود) قهرمان ملی وطن! ما را اذیت نکرده باشد، ((اکادمیسن دستگیر پنجشیری!)) از شورای نظار و از احمدشاه مسعود نام نبرده، تنها کاری که کرده یک بز را در بغل یکی از پسران خود داده که از نگاه طنزنویسی ثابت می کند که مقصدش از احمدشاه مسعود بوده و از بردن نام او و شورای نظار خودداری کرده، خرهم می داند که هدف (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) احمدشاه مسعود بوده، چون بز شادگل به گفته داکتر صاحب سیاه سنگ در آغوش یکی از پسران (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) دیده می شود و مقصد در بغل گرفتن بز در آغوش پسر (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) نشان می دهد که این هردو برادر به دستور شورای نظار در زندان مسؤول قصابی دستگیرشدگان بودند. بز را در بغل گرفتن هم این معنی را می دهد که

بعد از گرفتاری، ساطور قصابی به آنها داده شده و تحت نظر خرنوال طارق پنجشیری که از جنایتکاران مشهور شورای نظر بود، تحت فرمان احمدشاه مسعود مخالفین و اسیران جنگی را به کشتارگاه می بردند و آنها را مانند پهلوان احمدجان سلاخی می کردند، بدون این دو معنی، در آغوش گرفتن بز در ایام زندانی بودن معنی چیز دیگری را نمی دهد و از لباس پسران (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) در آن زمان طوری معلوم می شود که لباس سلاخی برتن دارند. در این جای شک نبوده در زمانی که زندانی شورای نظر بودند جفا هم در حق شان شده و بالای این دو برادر زندانی جبراً نام مسلمانی از طرف شورای نظر گذاشته شده بود، مانند هندوئی که مسلمان می شود و از طرف مسلمانان نام هندوئی او را تبدیل به نام مسلمانی می کنند.

در صفحه (۹۸) کتاب دست نویس (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) از زندگی قهرمان ملی وطن ما، زنده یاد پهلوان احمدجان نام می برد و عکس او را در همین صفحه (۹۸) کتاب به نشر می رساند و چند جمله گنگ و بی مفهوم در قسمت زنده یاد پهلوان احمدجان می نویسد، قسمی نوشته می کند که نام زنده یاد پهلوان احمدجان درج تاریخ در آینده نشود.

(اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) از نام قاتلین پهلوان احمدجان (شورای نظر و احمدشاه مسعود) خودداری می کند و باز هم شهادت او را به قبیله نسبت می دهد. آفرین بر وجدان و شرافت این مرد! که می خواهد در تاریخ نویسی از دیگر تاریخ نویسان سکتاریستی پس نماند، دست به بزدلی و مخفی گری می زند تا چهره درخشان خورشید تاریخ را با دو انگشت پنهان کند. زرنگانه کلمه مرگ را جانشین کلمه شهید نموده است.

نوشته های (اکادمیسن دستگیر پنجشیری!) مرا به یاد تاریخ های شفاهی انداخت.

می گویند که قبل از اینکه حبیب الله کلکانی و سیدحسین سبزی کار به سلطنت برسند، مانند داعش هم دشمنان خود را سر می زدند و هم دشمنان آنها در تلاش بودند که امیرکلکانی و همسنگران آنها را بکشند و سر بزنند، روزی شخصی نزد امیر کلکانی و سید حسین که در قریه دولانه پروان در خانه چغل خان زغال فروش که دو پسر چغل خان به نام حسین و حسن از جمله رفقای نزدیک امیرکلکانی و سیدحسین وزیر جنگ امیرکلکانی بودند، همین روز یک نفر جاسوس بزدل نزد حبیب الله و سید حسین در خانه چغل آمده گفت فلان رفیق شما فوت کرد.

حبیب الله سر دسترخوان نشسته بود، از این خبر سخت ناراحت شد، دستان خود را در کنج دسترخوان موئی پاک کرده گفت مریض بود؟

جاسوس گفت نخیر.

گفت سخته کرده؟

جاسوس گفت نخیر.

حبیب الله گفت تعریف کن.

جاسوس گفت او کشته شده.

جاسوس بیچاره از ترس قاتلین که نفهمند جاسوس از آنها نام برده، دور اندخته مطلب خود را به امیرکلکان می گفت و از نام قاتلین خودداری می کرد.

امیرکلکانی فهمید که این شخص قاتلین را می شناسد، ولی نام از قاتلین نمی برد و از سر داستان کشته شدن بی خیال و سرسری از بزدلی می گذرد و از گفتن داستان شهادت مرد کشته شده به خاطر قاتلینش می خواهد دور انداخته بیان کند.

امیرکلکانی که در پاره چنار علاقه غیر، آن طرف خط دیورند زندگی کرده بود و به سیاست انگریزی انگلیسها آشنایی داشت گفت چرا از قاتلین نام نمی برید، در حالی که می دانی او کشته شده، اگر نام نمی برید من از تو می پرسم مقتول توسط ننه من یا ننه تو کشته شده.

جاسوس بی جواب ماند، از حبیب الله ترسید، سرافکنده شد و به فکر این شد که حبیب الله می داند قاتل رفیقش کی می باشد.

حالا که دستگیر پنجشیری مانند آن جاسوس از هر چیز خبر داشته و دارد، از نام بردن قاتلین زنده یاد پهلوان احمدجان و شورای نظار خودداری می کند، کنایه گویان داستان کشته شدن پهلوان احمدجان را در کتاب بی سر و بی دم خود نوشته می کند و از بردن نام خودداری می کند، پس به گفته امیرکلکانی شاید توسط ننه اخوان و یا توسط ننه حزب دموکراتیک خلق کشته شده باشد.

این نوع نوشته های گنگ و بزدلانه در این کتاب مانند حباب دریا زیاد است و خواننده را در دشت سراب پنهان کاری وعده آب می دهد تا خوانندگان بی سواد دنبال سراب بروند و از تشنگی از پا افتند.

نوشته کتاب مذکور را که توسط نویسنده کتاب در قسمت زنده یاد پهلوان احمد جان قهرمان واقعی ملی افغانستان نوشته شده، بدون کم و کاست در زیر این نوشته می آورم تا خوانندگان قضاوت کنند و هم پنجشیری بدانند که مردم شریف و مبارز پنجشیر که زاده سیاست و شجاعت هستند، خر نیستند و هم دوستان و همسنگران زنده یاد پهلوان احمد جان نه تنها خر نیستند، بلکه همه چیز را می دانند و تاریخ روشن مبارزات و شهادت زنده یاد پهلوان احمدجان پنجشیری را که یکی از قهرمانان پُرافتخار تاریخ روشن افغانستان است، درج تاریخ شده، از ترس مؤرخین بزدل و نویسندگان بزدل، دوستانش نوشته اند تا در قسمت زنده یاد پهلوان احمدجان قهرمان ملی و وارونه نویسی و پنهان کاری نشود و نسلهای بعدی در چهار راه بیخبری قرار نگیرند و مانند دستگیرخان پنجشیری و یارانش به دو انگشت آفتاب را پنهان نکنند.

در زیر عکس های پسران، دستگیر پنجشیر از ذکر کلمه نظار خودداری کرده است.



تصویر شماره (۴) جیحون و عقاب کوهی دو فرزند اسیر مؤلف در زندان شورای

(از تذکر کلمه نظار نویسنده کتاب خودداری کرده است)



آن وقت که وفای سگان را من دیدم از حیوان صفتان انسان نما بریدم
دیدم تاریخ وطن را وارونه نمودند ناچار شدم گریبان قلم را دریدم
حجرالنسر

دستگیر پنجشیری در صفحه بالا که از کتاب عکس برداری شده، از شجاعت و جوانمردی زنده یاد پهلوان احمد جان به قدرانی یاد می کند که زنده یاد پهلوان احمدجان زمانی که من در کوهستان زندانی بودم این مرد شجاع و وطن دوست کسی بود که از من احوال گیری کرد و جای زندانی شدن مرا به خانواده گفت و دستگیر پنجشیری به جای این که به پاس لطف زنده یاد پهلوان احمدجان از جنایت شورای نظار، احمدشاه مسعود و قاتلین زنده یاد پهلوان احمدجان مفصل می نوشت، با تأسف درحالی که نوشته نکرده و از جنایتکاران نام نبرده، خواسته است تا بر رخ تاریخ روشن زنده یاد پهلوان احمد جان پرده قلمی کش کند.

اگر دستگیر خان پنجشیری از بزدلی، یا از نگاه سکتارستی، تاریخ روشن پهلوان احمد جان را با غبار قلم پوشانیده است، جا دارد آقای حمید خان محتاط مؤرخ مشهور وطن پرده از روی جنایت ها و قاتلین زنده یاد پهلوان احمد جان در یک مقاله نقاب پاره کند تا دینی که در برابر وطن دارد، ادا گردد.

تو پرده نه برداری و ما با دشمنان دود کنیم شرط انصاف نباشد درغم، ساز و سرود کنیم

دوشنبه ۱۹ جنوری ۲۰۱۵

یادداشت:

با تشکر از همکار گرامی ما آقای «هستی» به خاطر نقد ارزشمندشان، باید بنویسم:
 در ارتباط با دستگیر پنجشیری این خاین و میهن فروش معروف، ضرب المثل مشهور مردم کابل وقتی می گویند:
 «شتر را گفتند گردنت کج است، گفت کجایم راست است که گردنم باشد» صدق می کند. چه کسی که به آب و خاک کشور، به مردم آزاده و دلیر آن و حتا به رفقای حزبی اش خیانت بورزد- مسأله همدستی در کشتن حفیظ الله امین، طاهر بدخشی و ... از وی چه توقعی می توان داشت تا پاس خدمت فرد دیگری را داشته باشد.

اداره پورتال AA-AA